



متمدن بودن در شعار است یا در کردار؟

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا در کلیفورنیا

افغانستان سرزمین شعار بازیها است. ادعاهای خود ستایی و خود نمایی مملو از توصیفات تفضیلی و لاف و گزاف معمولاً به جایی می رسد که اگر در خود صفتی نیابند در عیب گویی دیگران خود را بزرگتر جلوه می دهند. یکی از اینها ادعای متمدن بودن است که گاه به آن رنگ تعصبات زبانی، نژادی، یا سیاسی هم می دهند. ولی در ساحة عمل این ادعا با تناقضاتی روبرو است که توجه به آن در این مرحله حساس و اضطراری کشور نهایت مهم است.

متمدن بودن در کار و کردار تعریف می شود، نه در شعار. متمدن بودن در کمال و استعداد و خلاقیت ثابت می شود، نه در هویت زبان، و نژاد، یا دیانت. مهم این است که از استعدادهای خود در حل مشکل جامعه چه طور استفاده می کنیم تا دیگران از ما و استعداد های ما به نفع خود استفاده نکنند.

در هرکشور نارضایتهای موجود است. تفاوت یک جامعه متمدن با غیرمتمدن در طرز برخورد با مشکل و راه حل آن است، یعنی درک درست مشکل و انتخاب راه حل مطلوب و معقول آن. در کشورهای متمدن مردم مشکل را به زبان بیان می کنند و از راه سخن حل می کنند. در جوامع غیرمتمدن مشکل را در خشونت و اعتراض قهرآمیز ارایه می کنند و هر اختلاف نظر را تهدید پنداشته به زبان تیر و تفنگ به آن جواب می دهند. تغییر اخیر نظام سیاسی افغانستان نمونه روشن آن است.

در جوامع متمدن مثلاً در کشور اوکراین بیست هزار نفر به رسم اعتراض به میدان کیف می برانند، ولی حتی یک دانه کارد یا چاقو هم نزد خود ندارد. هزاران تن از اتباع اسپانیه در بارسلونا مظاهره

می کنند، ولی هیچ اسلحه با خود ندارند. ملیونها سکاتلندی اعتراض خود را علیه جدائی از انگلستان در صندوق رأی اظهار می کنند. هزاران تن اروپایی دیگر برای تقبیح سیاست حکومتهای خود در شهرهای مثل برلین، پراگ، بوداپست، کوپنهاگن و غیره بدون اسلحه به خیابانها می برآیند. یک ملیون امریکایی سیاه پوست بدون اسلحه و بدون عمل خشونتبار علیه تبعیض نژادی در واشنگتن به تظاهرات می پردازند. (صرف نازیهای المان و امریکا مثل نژادپرستان و تفوقگرایان دیگر جهان مظاهرات خشونت آمیز می کنند). در گُل مردم جوامع متمدن با اعتراضات مسالمت آمیز در تغییر سیاست حکومتهای شان نقش مؤثر ایفا می کنند.

در مقایسه با آن در افغانستان مثلاً زمانی پشتونها به قدرت می رسند، هزاره ها در بغاوت تفنگ به دست به کوه ها بالای می شوند. زمانی تاجیکها قدرت را تصاحب می کنند و پشتونها باغی می شوند و تفنگ برداشته به کوه ها بالا می شوند. زمانی پشتونها قدرت می گیرند و تاجیکها بغاوت کرده اسلحه به دست به کوه ها بالای می شوند... صرفنظر از مشروعیت خواست سیاسی یا توجیه موضعگیریهای شان اینها با کوچکترین اشاره و به کمترین بهانه به اسلحه و برادرگشی رو می آورند. این روش خصلت مردمان متمدن نیست.



لارنس جاسوس مشهور انگلیس به لباس عربی در شرق میانه

قدرتهای خارجی از همین نقطه ضعف ما سو استفاده کرده برای اهداف سیاسی خود این آتش نفاق را دامن میزنند. این دشمنان خون آشام بشریت ذهنیتهای «غیرمتمدن» را اغوا می کنند و بی درنگ حاضران اسلحه و مهمات را در اختیار آنها می بگذارند که فریب نیرنگهای شان را می خورند. شرم آورتر این است که این پدیده تازه نیست، بلکه بیش از یک قرن مسلمانان را به تباهی کشانیده.

در زمان جنگ اول اروپایی که روسیه، بریتانیا و فرانسه برای تجزیه و اضمحلال امپراتوری عثمانی کمر بستند هم از راه تهاجم مسلحانه بر سرحدات عثمانیها ریختند و هم خواستند آنها را از درون

تخریب کنند. افسر استخبارات انگلیس به نام تامس ایدوارد لارنس، معروف به لارنس عربستان، ماموریت گرفت تا امپراتوری عثمانی را از درون به تجزیه مواجه سازد. لارنس ملبس با عقاله و عمامه، عربها را مسلح کرد و به آنها وعده آزادی داد تا در مقابل امپراتوری عثمانی بجنگند. در پایان جنگ امپراتوری بزرگ عثمانی تجزیه شد اما و صد اما سرزمینهای عرب زیر سلطه استعمار انگلیس و فرانسه و بعداً اسرائیل درآمد که تمام مشکلات امروزی کشورهای عرب از همان جا ریشه می گیرد. تقسیم شام و عراق، تقسیم سوریه و لبنان، تقسیم فلسطین و اردون، و بعداً تقسیم فلسطین و اسرائیل نتیجه همان نیرنگ استعماری غرب است که فرماندار لشکرهای عرب آن تامس ادوارد لارنس بود.

صد سال بعد جاسوس دیگر غرب همچنان با سه نام برنارد هانری لیفی وارد صحنه شده و تا اکنون ده ها هزار مسلمان را در آتش افروزیهای تجزیه طلبی کردستان، مالی، نایجیریا، چینیا، سودان، عراق، سوریه، سومالیا، لیبیا، دارفور... به خاک و خون نشانده است. در ارتباط با تفاوت‌های میان جوامع متمدن و غیرمتمدن سؤالات ذیل طالب جواب منطقی مستدل و معقول اند:



برنارد هانری لیفی با احمد مسعود در دره پنجشیر

● چرا برنارد هانری لیفی در تظاهرات کشور خودش در فرانسه بدون خشونت و بدون اسلحه به صفت یک انسان متمدن سهم می گیرد، ولی در کشورهای اسلامی به طور مرموز در صحنه جنگ

حاضر می شود و مردم را به نام آزادی به جنگ می گمارد، سیاستمداران غرب را به مداخله نظامی ترغیب می کند، و تجاران اسلحه را به صدور تجهیزات تشویق می کند؟

● آیا اینکه برنارد لیفی با مسیحیون معترض اروپا در مظاهرات صلح آمیز سهم می گیرد، ولی مسلمانان/افغانها را به جنگ تشویق می کند نشانه آن است که مسلمانان را لایق روش عدم تشدد در سیاست نمی پندارند؟

● چرا این مدافع حقوق آزادی همه کوشش خود را مجاناً در خدمت مخالفان دولتهای اسلامی و تجزیه طلبان قرار می دهد؟

● چرا اذهان اغفال شده روش «یک بام و دو هوای» برنارد هانری لیفی را کتمان می کنند و عواقب مرگبار تحریکات او را افشا نمی کنند؟

امیدوارم از این نوشته برداشت نادرست نشود. من طرفدار شدید مقاومت هستم، نه طرفدار مقاومت شدید. در برابر هر حکومت استبدادی به هر نام و هر بهانه به شمول طالبان باید مقاومت کرد. ولی مقاومت معقول. آیا در این نیم قرن فکر کرده اید که حتمی نیست هر گره را به دندان باز کرد؟ آیا متوجه شده اید که قیمت باز کردن هر گره به دندان را ملت بد بخت ما با خون جان می پردازد؟ مسأله بزرگتر از آن است که آنرا در تنگ نظریهای فرقه ای پشتون و تاجیک کوچک سازیم. یا به خاطر اینکه برنارد لیفی دوست احمدشاه مسعود بود از انتقاد بر اعمالش خود داری کنیم.



تصویر احمد شاه مسعود با برنارد هانری لیفی

مگر اینکه شهرت احمدشاه مسعود را از منافع حیاتی و ملی ۳۵ میلیون مردم افغانستان مهمتر بدانیم. می توانیم معقول استدلال کنیم و بگوئیم سی سال پیش جنگسالاران دوره جهادی به سببی همگام و

هم پیمان لیبی شدند که از نیرنگ برنامه سیاسی او آگاه نبودند. این دلیل معقول و قابل فهم است ولو به واقعیت استوار نباشد. اما حالا که لیبی به سبب به خاک و خون نشاندن جوامع اسلامی رسوای عالم گردیده، آیا باز هم معقول است از او دفاع کنیم؟ از یکطرف مسلح کردن طالبان را توسط پاکستان تقبیح می کنیم، از طرف دیگر خود برای تجهیز اسلحه به قدرت خارجی دیگر رو می آوریم. تکلیف ملت افغانستان در این بازی سیاسی چه است؟

رک و راست گفتن تلخ است، ولی باید گفت. در کشورهای متمدن تعمق و ادراک را بر شعار ترجیح میدهند، در کشورهای غیرمتمدن شعار هست، ولی شعور لادرک است. در جوامع متمدن احساسات تابع عقل می باشند، اما در جوامع غیرمتمدن احساسات به قله های هندوکش میرسند، ولی عقل و خرد را آب می برد... به غدیر سیستان.

تصمیمی که هر افغان باید در این مرحله نهایت حساس تاریخ کشور اتخاذ کند این است که آیا خود را لایق روش و روند جوامع متمدن می دانند یا می گذارند در غفلت «غیرمتمدنی» برای سالهای متمادی به جنگ و خونریزی گماشته شوند؟ ما که قریب به نیم قرن به راه جنگ آوران و جنگ جویان و جنگ سالاران رفتیم و جز مرگ و میر و خرابی و بربادی ندیدیم. آیا وقت آن نرسیده که به راه صلح جویان چون مارتین لوتر کینگ، نیلسن ماندلا، مهاتما گاندی، و خان عبدالغفارخان قدم بگذاریم؟ مگر نمی توان به طور مثال (صرف یک مثال) در این عصر رسانه های جمعی یک میلیون شهریان کابل را بر روی جاده ها به تظاهر سکوت دعوت کنیم و تمام عابرین و عراده جات را به همناوی دعوت کرده عبور و مرور را در یک وقت برای نیم ساعت در تمام شهر متوقف سازیم؟ و بعد به شیوه های متفاوت چنین تظاهرات در شهرهای دیگر افغانستان سازمان دهی شود و از این طریق خواسته های مشروع مردم به آنهایی تفهیم شود که با حکومتداری و مردماری آشنایی کمتر دارند تا در نهایت حکومت از راه عدم تشدد مردمی شود؟

تبصره استقلال خپلواکی: بعد از تصرف کابل و بقیه ولایات افغانستان توسط طالبان، زمانی که اجتماع مردم پنجشیر به اسم پوشالی «مقاومت دوم» تشکیل گردید، تعداد زیاد آن گروه از نقاط مختلف شهر کابل، مخصوصاً کارته پروان و تیمنی که اکثراً منازل جدید و با شکوه متعلق به آنها را احتواء می نماید و گفته میشود که در مذاکرات، عدم ضبط آن مناطق هم گویا مطرح گردیده است، روانه پنجشیر شدند. در مورد این اجتماع به وضاحت شنیده میشد که «احمد مسعود» پسر احمد شاه مسعود که رهنمایی گروه مذکور را بر عهده داشت، به رهنمایی همین فرانسوی مرموز و خبر ساز

به اسم « برنارد هانری لیفی» از انگلستان محل اقامت دائمی اش به افغانستان آمده است. اینکه بعد از شکست و فرار قهرمان « مقاومت دوم» احوال بیچارگانی که فریب این توطئه را خورده اند، چه خواهد شد، به خدای بزرگ معلوم است.